



محمد رضا میرشاه‌ولد
hotpen77@yahoo.com
کارنوئیست

تماشاخانه

کوچ اجباری پایتخت‌نشینان به دلیل گرانی مسکن!



شهر ونگ

... شهاب نبوی

وقتی با چشمی جدید را می‌دیدند، می‌گفتند: «ای خدا لعنتت کنه شهاب نبوی!» حتی وقتی خیلی خواهش و تمنا می‌کرد و من قبول می‌کردم خاله بازی کنیم هم، من دوست داشتم از این شوهرهای توی تلویزیون باشم و جوری برنمش که تا چند روز نشسته خاله بازی کند. بعد از مدتی هم خودش عادت کرد و اگر می‌خواست با دختر همسایه بازی کند می‌آمد من چندبار با توپ برنمش تا وظیفه‌اش را انجام داده باشد و با خیال راحت برود به بازی‌اش برسد. همین کتک‌زدن‌ها باعث شده بود احساس کنم زورم خیلی زیاد است. برای همین یک روز توی کوچه با «بهرام بچه‌فیل» دعوا کردم. بهرام جوری کتک‌زد که راه خانه‌مان را گم کرده بودم و به دو چرخه می‌گفتم نفر بر زهی. همین موضوع هم باعث شد وقتی خانه را پیدا کردم، به تلافی‌اش یک دل‌سیریدرگمته‌بار را کتک بزنم.

داشت. او به نوعی قربانی علاقه من به فوتبال و به خصوص روبرتو کارلوس شده بود. به محض اینکه می‌دیدم کسی حواسش نیست، یک دورخیز کارلوس وار می‌کردم و درحالی که مهتاب پستانک در دهان و با ذوق چهار دست و پا به سمت توپ می‌آمد، توپ را شوت می‌کردم هر جایش که قسمت شد. بعدها که بزرگ‌تر شد، نقش بیشتری به او دادم. شد پیتر اشمایکل و من هم شدم اریک کانتونا. البته معمولاً وسط بازی و تحت تأثیر حرکات زشت کانتونا به دست کتکش می‌زدم و بازی ناتمام می‌ماند. در تمام عکس‌هایی که از کودکی ما بجا مانده پای چشم او کبود است. همیشه کبودی قبلی با کبودی بعدی جایگزین می‌شد. نکته فلسفی و عمیق ماجرا هم این بود که پدر و مادر من به این باور رسیده بودند که کتک خوردن مهتاب از من بخشی از روند تکامل هر دوی ماست و نهایتاً

برای اولین بهانه‌گیری باز بود، شروع کردم به عزردن که من دلم آجی غلام می‌خواد. در اینجا شاید فکر کنید که بچه بودم و نمی‌فهمیدم که این یک اسم نامتعارف برای دختر بچه است، اما حقیقتش من کاملاً این موضوع را می‌دانستم و فقط کرم‌های درونم به حرکت درآمده بودند و سعی داشتند با یک همچین اسمی آینده این تازه از راه رسیده را نابود کنم. قضیه اسم در جایی ختم شد که قرار شد اسم‌ها را روی کاغذ بنویسند و ببینند توی گلدان و هر اسمی که درآمد، آن اسم را برای بچه انتخاب کنند. سال‌ها بعد فهمیدم که برگزارکنندگان این انتخابات از بی‌سوادی من سوءاستفاده کرده بودند و به جای غلام و چند اسم دیگر، فقط پنج نام مهتاب نوشته و داخل سطل ریخته بودند. البته پنج نام مهتاب پر برآه هم نبود، مهتاب واقعا اندازه پنج نام مهتاب شیر می‌خورد و دستشویی می‌کرد و وزن

دفترچه خاطراتی که عمومی است

کتک‌زدن خواهر و کتک خوردن از بچه‌فیل!

هفته قبل همه با هم دیدیم که خواهرم در چه شرایطی به دنیا آمد. امروز با اولین روابط من با موجودی به نام خواهر آشنایی شویم. وقتی به خانه برگشتیم، پدر و مادرم من را کشیدند کنار و از من پرسیدند که دوست دارم اسم خواهرم چه باشد. من از همان بدو تولد علاقه خاصی به اسم غلام داشتم. وقتی این پیشنهاد را دادم دیدم که بابا زیر لب دارد به مامان می‌گوید: «گفتم این آدم نیست و از این نرسیم.» من اما حالا که عرصه

شهر ونگ
صفحه آخر
دوشنبه ۲۴ تیر ۱۳۹۹
سال هشتم شماره ۱۹۹۷
می‌توانید QRCode زیر را
با گوشی اسکن کنید

اینستاگرام شهر ونگ: Instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهر ونگ: shahrvang1@gmail.com

آموزش زبان از راه دور

دردهای مشترک من
و دکتر شریعتی



حتما برایتان پیش آمده که حرفی را نزنید و ایدولی فردی از جانب شما آن را نقل قول می‌کند. به این نوع نقل قول، نقل قول تخیلی می‌گویند. پدر من علاقه خاصی به این گرامر دارد. مثلا هر جا رویش نمی‌شود حرفش را بزنند، آن را از طرف من نقل می‌کنند. مثلا می‌گوید اتفاقا سعیده گفت: «دیزاین خونه تون خیلی سرده، چیه همه‌اش طوسی و سفید، به ذره رنگ گرم اضافه می‌کردید آدم دلش می‌گیره.» بعد من همان جا نشسته‌ام و زل زده‌ام در چشمان میزبان. او جوری با اطمینان آن مطلب را نقل می‌کند که تک‌تک ذرات وجودم شگفت‌زده می‌شوند و حتی ممکن است به خودم هم شک کنم. در این لحظات دلم می‌خواهد با حفظ فاصله‌گذاری اجتماعی سر بر شانه دکتر حسابی بگذارم و بگویم: «می‌فهمم چی کشیدی مرد.» جا دارد از چارلی چاپلین هم دعوت کنیم بیاید در جمع ما. طفلی بابت آن نامه به دخترش حتما خیلی درد کشید. البته یادمان نرود دکترعلی شریعتی هم رنج کشیده این نقل‌قول‌ها هستند و همچنین پروفیسور سمیعی. اصلا جا دارد همه این عزیزان را دعوت کنیم و میزگردی در باب لزوم حفظ امانتداری در نقل قول برگزار کرده و از درد مشترک خود بگوییم.

به هر حال اگر خواستید نقل قول کنید، می‌توانید از دوروش مستقیم و غیرمستقیم بهره ببرید. در روش مستقیم از افعال «گفت»، «بیان داشت»، «اظهار کرد»، «نالید» و این قبیل چیزها استفاده کنید. بعدش هم هر چه از حرفش را یادتان بود، عینا داخل این بلیبلیک‌ها قرار می‌دهید، هر جا را هم که یادتان نبود خودتان با قدرت تخیل پر می‌کنید و تمام.

در نقل قول غیر مستقیم در زبان انگلیسی معمولاً باید زمان فعل را یک دانه به عقب بازگردانید. پس طرف در حرفش هر چه گفته بود شما یکی می‌روید عقب‌تر.

برای دیدن تفاوت این دو مورد نقل قولی را از حسین پناهی برایتان می‌آوریم:

Panahi: "Rosewater is better than bleach"
Panahisaid (that) rosewater is better than bleach.

همان‌طور که دانشمندان مستقر در تلگرام و واتس‌آپ بیان کرده‌اند و دکتر شریعتی نیز در اینجا تأیید می‌کند کلاب از وایتکس بهتر است و زین پس برای ضد عفونی سطوح از وایتکس استفاده نکنید. خواص ضد عفونی‌کنندگی ترکیب جوراب و کلاب از هر الکل و وایتکسی بیشتر است.

سوال امتیازی: خاطراتان باشد گفتم در نقل قول غیرمستقیم زمان فعل را به عقب برمی‌گردانیم ولی در جمله دوم این اتفاق نیفتاده چرا؟

شهرزبیا

از رنج‌های گفت‌وگویی تصویری



حسام حیدری
... طنزنویس

جلب توجه طرف مقابل، لکه را از بین ببرند. آنهایی که می‌خواهند به صورت آنلاین به برطرف کردن لکه اقدام کنند هم به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که با کمترین جلب توجه دست‌شان را به محل لکه برده و به صورت خشک‌خشک و با استفاده از ناخن، باقی‌مانده‌های آبگوش‌شان را روی لباس خراشیده و جدا می‌کنند و در همین حین به حرف‌زدن عادی و شوخی کردن خودشان هم ادامه می‌دهند و اصطلاحاً کار طبیعی می‌کنند و آنهایی که می‌بینند لکه به این راحتی‌ها پاک‌شدنی نیست و باید کمی آن را خیس کنند و ناچار به بهانه فرود رفتن در تفکر دست خود را مقابل دهان برده و همین‌طور که به آف‌های دور خیره شده‌اند و به صحبت‌های طرف مقابل گوش می‌دهند، کف دست‌شان را با آب دهان خیس می‌کنند. آنهایی که کف دست‌شان را با آب دهان خیس کرده‌اند، هم به دو گروه تقسیم می‌شوند. آنهایی که حرکت سریع می‌توانند لکه آبگوش‌شان را پاک کنند و آنهایی که کند کار را درمی‌آورند و آب از لب و لوجه‌شان آویزان می‌شود. آنهایی که آب از لب و لوجه‌شان آویزان است هم، به دو گروه تقسیم می‌شوند. آنهایی که شانس می‌آورند و آن لحظه مجبور به حرف‌زدن نمی‌شوند و آنهایی که از شانس بدشان در همان لحظه، طرف مقابل (که از قضا رئیس شرکت‌شان هم است) حرفش تمام می‌شود و مجبور به صحبت کردن می‌شوند و باید به همان حال گزارش کار خودشان را هم ارائه کنند. این گروه برخلاف آن چیزی که ممکن است به ذهن برسد، به دو گروه تقسیم نمی‌شوند. آنهایی که گروه هستند، یک گروه بدبخت بدشانس که تا عمر داشته‌اند، بالک‌ها و جوش‌ها و پوسته‌ها درگیر بوده‌اند و همیشه هم آبرویشان جلوی همه‌رفته است.

آدم‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: آنهایی که موقع ارتباط تصویری به خودشان نگاه می‌کنند و آنهایی که موقع ارتباط تصویری به طرف مقابل نگاه می‌کنند. آنهایی که موقع ارتباط تصویری به خودشان نگاه می‌کنند هم دو دسته هستند. آنهایی که وقتی جلوی دوربین می‌نشینند، تازه چشم‌شان به لکه آبگوش‌شان که از ناهار دیروز روی می‌افتد و آنهایی که چشم‌شان به لکه آبگوش‌شان که از ناهار دیروز روی لباس‌شان ریخته، می‌افتد و آنهایی که چشم‌شان به لکه آبگوش‌شان که از ناهار دیروز روی لباس‌شان ریخته، می‌افتد هم به دو گروه تقسیم می‌شوند. آنهایی که به این مسأله توجه می‌کنند که لکه آبگوش‌شان دقیقاً روی کدام بخش از لباس‌شان ریخته و می‌تواند چه کتتابی‌های بصری و تداعی‌های اشتباهی برای بیننده به وجود بیاورد، توجه نمی‌کنند. آنهایی که به محل دقیق لکه آبگوش‌شان توجه می‌کنند هم به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که به بهانه‌ای تماس آنلاین را قطع می‌کنند و مشکل لکه را برطرف می‌کنند (مثلاً می‌گویند اوای اینترنت داره قطع میشه!) و پس از ۱۰ دقیقه دوباره آنلاین می‌شوند و این دفعه یک لباس دیگری پوشیده‌اند) و گروه دومی که عقل‌شان به این مسأله نمی‌رسد و می‌خواهند به صورت آنلاین بدون

شهر فرنگ



علی رامند ... کارنوئیست